



# بخش فرهنگی - هنری

مهدی کلهر

## آرزوها و باورهای سیاسی

شاید قرن‌ها این آرزوی دختران بسیاری بود که شاهزاده‌ای با اسب سفید راه گم کرده، از درباریان جدا مانده، تشنه و گرسنه به روستایی نزدیک شود و دختری را که از چشمه‌ساران کوزه‌آبی با خود آورده ببیند و یک دل نه صد دل عاشق آن دختر روستازاده شود و... شاید این رؤیا، آرزوی پدران و مادران بسیاری از دختران دم بخت نیز بوده است. با اینکه هرکس با حداقل توان شناخت و اندیشه می‌توانست به این حقیقت دست یابد که اگر به تعداد تمام دختران دم بخت بتوان اسب سفید یافت به تعداد آنان شاهزاده نمی‌توان جستجو کرد و تازه اگر تعداد شاهزادگان آنقدر زیاد شود دیگر شاهزاده بودن نه ارزش سیاسی دارد و نه بهای اقتصادی. اما این آرزو و آرزوهای دیگری از جمله مرغ تخم طلا و شاهین بخت و اقبال که شانه‌های بسیاری روزها و شبها منتظر فرودش بودند، ذهن اقوام و ملت‌هایی را به خود مشغول کرده‌اند و هنوز بسیاری از آرزوها و باورهای سیاسی یا علایق و اعتقادات اقتصادی اذهان ملت‌های بسیاری را به خود مشغول کرده است. آرزوها و باورهای سیاسی یا اقتصادی چه از نوع ساده لوحانه و کودکانه آن و چه از انواع حکیمانه و عاقلانه زمینه‌ساز تحولات سیاسی، اقتصادی محسوب می‌شوند. اینکه حاکم بهتر است از چه نژادی باشد، چه اندامی داشته باشد، چهره او چگونه باشد، چگونه با مردم ارتباط برقرار کند، سختگیر باشد، یا آسان‌پسند، از طبقه ثروتمندان باشد یا از زحمتکشان، خشمگین باشد یا خندان، آرام باشد یا پرهیاهو، با سخاوت باشد یا خسیس و...

همه تصویری در ذهن جامعه به وجود می آورند که با تطبیق نسبی آن به حاکم موجود پایه های حکومت او را استحکام می بخشند یا به واژگونیش نزدیک می سازند. هرچه حاکم به آرزوها و باورهای مردم مانده تر باشد حکومتش پایدارتر خواهد بود. اما آرزوهای سیاسی يك قوم یا يك ملت تنها به تصویر و خلق و خوی حاکم محدود نمی شود. اینکه حاکم چگونه به حکومت برسد یا چگونه حکومت کند یا چگونه با اعمال حکومت رفتار نماید خود از آرزوها و باورهای سیاسی است. آرزوها و باورهای سیاسی را می توان در افسانه ها، ترانه ها، شعارها، قصه ها، ضرب المثلا و کتابها و رساله ها، آیینها و جشنها و... جستجو کرد. آرزوها و باورهای سیاسی يك قوم یا يك ملت همانند باورها و آرزوهای اقتصادی يك ملت گرچه زیربنا و زمینه ساز رشد و تحول مسائل سیاسی و اقتصادی به حساب می آیند اما خود از مقوله مسائل و مباحث فرهنگی محسوب می شوند. در برخی از جوامع و تمدنها خانه های مجلل و قصرهای زیبا ساخته می شود و در برخی از جوامع با فرهنگی دیگر شهرهای زیبا و میداين و معابر زیبا به وجود می آید. در فرهنگی که باورها و آرزوهای اقتصادی آنان متکی بر خودخواهی های فردی است کاخهای زیبا ساخته می شود و در فرهنگی که به جای خودخواهی های فردی، خودخواهی های ملی و قومی و نژادی و... تبلیغ و تعلیم می شود، شهرهای زیبا و اماکن عمومی مجلل به وجود می آید. و در فرهنگی که دیگرخواهی به جای خودخواهی تلقین و تبلیغ می گردد یتیم خانه ها، بیمارستانها و کتابخانه ها و اماکن عام المنفعه به وجود می آیند. باورها و آرزوهای اقتصادی در رشد و توسعه یا تحول و تغییر صنعت، علم و... نیز مؤثرند، حتی اختراعات و اکتشافات بشری نیز تابعی از آرزوها و باورهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... اقوام ملل می باشند.

در فرهنگی که اندك خواهی و گوشه گیری تبلیغ و تشویق می گردد، نه کشف سرزمینی صورت می پذیرد و نه صنعتی برای تولید افزونتر اختراع می شود. قناعت اگر توأم با انفاق و ایثار و رشد و توسعه تبلیغ نگردد فقر و نکبت به دنبال خواهد آورد. اگر تقیه به امید جهاد صورت نیند اسارت و ذلت در پی خواهد داشت.

زمینه بسیاری از اسارت های چندین صد ساله برخی از ملتها را نباید در تیزی یا کندی لبه شمشیر فلان سردار و یا پادشاه جستجو کرد، بلکه باید آن را در باورها و آرزوهای سیاسی و اقتصادی آن ملت یافت. اما تغییر باورها و آرزوهای سیاسی ممکن است با تیزی یا کندی لبه تیغها بی ارتباط نباشد. یورشهای پی در پی به يك سرزمین و کشتن و اسیر کردن حاکمان قبلی و هر روز حاکمی نو را بر مسند حکومت و قدرت دیدن فرهنگی در جامعه ایجاد می کند که محکوم و مغلوب بودن یا در کنار نشستن و نظاره گر اوضاع بودن از حاکم و غالب بودن ارزش بیشتری می یابد. در چنین فرهنگی

محکوم بودن به معنی ماندگار شدن و حاکم و غالب گشتن به معنی ناپایدار بودن تلقی می‌شود. در آن صورت همه دوست می‌دارند که «سنگ ریزه تۀ جوی» آب باشند تا «آب رونده روی جوی». این فرهنگ که برای این سوی جهان فرهنگی آشناست و حداقل ما و ملل اسلامی نمونه تاریخی آن یعنی سرزمین عراق را به عنوان عبرتی دیرینه در پیش روی داریم، می‌دانیم که در چنین فرهنگی شاهد سقوطها و عروجها بودن چندان هم خفت بار و ذلت بار نیست. چه اگر هنوز در فرهنگ این سوی جهان اسلام و در فرهنگ شیعه «کوفی بودن» به عنوان يك دشنام فرهنگی تلقی می‌شود، اما این فرهنگ کوفی مآبانه و بیش از حد مدبرانه و عاقلانه و محتاط مآبانه در بطن خود زیباییها و جاذبه‌هایی دارد.

این درست است که محکوم بودن و مغلوب بودن ترسناک و وحشتناک به نظر می‌آید اما از آن جهت که محکوم خود حاکم را برنگزیده است، خود را کمتر دچار کشمکشهای درونی و وجدانی می‌کند. یعنی از خویش رفع مسئولیت می‌نماید و هر کاری که از حاکم سر می‌زند و یا هر خطایی که توسط او صورت می‌پذیرد را تنها با چند غرغر و ناسزا آن هم به صورت زمزمه و در گوشی پاسخ می‌گوید.

«در کف شیرین خون خواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای»

در حالی که اگر همان ملت با رای خویش حاکمی را برمی‌گزید و آن حاکم دچار همان خطاها می‌شد، هرگز آن قوم یا ملت به سادگی از خطای او عبور نمی‌کرد و دچار عذاب وجدان یا کشاکشی می‌شد که بارها و بارها عذاب و رنج آن از رنج محکومیت و مغلوبیت برایش دردناکتر و کشنده‌تر بود. شاید به دلیل همین راز «اشتیاق به مسئولیت‌گریزی» باشد که اکثر زندانیان در زندان احساس راحتی و آسایشی می‌کنند که هرگز در بیرون از زندان بدان دسترسی نمی‌یابند و آیا این راز نه چندان مهم را بسیاری از خود کامگان و سلطه‌جویان تاریخ نمی‌دانسته‌اند؟ و آیا بر مبنای شناخت چنین خصوصیتی در اکثر افراد بشر نبود که حدود هفتاد سال مارکسیسم و کمونیسم بر صدها میلیون از افراد این کره خاکی حکومت کرد و هنوز هم؟ و آیا بر مبنای همین نوع سرخوشی ناشی از بی‌مسئولیتی نیست که کارمندی و حقوق‌بگیری از کار آزاد و مسئولیت‌پذیری پر جاذبه‌تر و پرفرودارتر است؟ آیا آسایش خیال يك حقوق‌بگیر به مراتب بیشتر از يك تولیدکننده یا کاسب نیست؟ (البته شرایط فعلی در کشور ما به خاطر مسائل اقتصادی ویژه پس از جنگ تفاوت می‌کند) در مجموع اینکه انسان کسی یا جایی یا چیزی داشته باشد که مسئولیت تمام نارواییها و بدیها را به گردن او بیاندازد و خود نفس راحتی بکشد، برایش از هر ماده مخدری نشئه‌آورتر نیست؟ اقوام و ملل زیادی در طول تاریخ چنین موضعی را برگزیده‌اند و روزگارانی را نه در امارت و حکومت بلکه در عزلت و بی‌مسئولیتی

سپری نموده. در حالی که کثیف‌ترین حاکمان و ظالم‌ترین سلاطین بر آنان حکمرانی کرده‌اند. کسانی که تاب شنیدن سخنان مدرس را نداشتند به راحتی سر بر چکمه‌های رضاخان ساییدند. با نگاهی از این زاویه به تاریخ سراسر ظلم و ذلت سرزمین عراق تصویری روشن از ملتی رفاه‌طلب و تن‌پرور را ارائه می‌نماید که یا ایده‌آل می‌خواهد و یا هیچ و چون معمولاً بدون رنج و زحمت ایده‌آل میسر نمی‌شود پس هماره هیچ. یعنی حکومت فاسدان و ظالمان نصیب می‌گردد این طرز تفکر و تلقی در کشور ما نیز یافت می‌شده و می‌شود و پیروانی داشته و دارد و این گروه، کم خون به دل شهید مدرس‌ها و امام خمینی‌ها نکرده‌اند. شاید بجا باشد که نام این گروه را قماربازان ایدئولوژی یا مکتب بگذاریم. اینان که همیشه به دلیل زیاده‌خواهی و کم‌دهی بازنده‌اند. با برادر و دوستان خود زودرنج و دیرآستی هستند. در حالی که نسبت به دشمنان خود زود تسلیم و دیرستیزاند.

در اینجا نمی‌خواهیم این طرز تفکر را مورد بررسی قرار دهیم و به باورها و علایق سیاسی این گروه بپردازیم، بلکه تنها می‌خواستیم در حد اشاره بگوییم که شکستهای پیاپی یا پیروزیهای مکرر نیز می‌تواند در سمت دهی آرزوها و باورهای سیاسی مؤثر باشد. آرزوها و باورهای سیاسی يك قبیله جنگجو و غارتگر با آرزوها و باورهای يك ملت شهرنشین با هم متفاوت است. اما چه عواملی باعث این دگرگونیها و تفاوتها شده است. نژاد؟ آب و هوا؟ شرایط جغرافیایی؟ شرایط اقتصادی؟ دین و مذهب؟ زبان؟ فطرت و سرشت؟ ویل دورانت می‌گوید: «بنای جامعه بر بنیان آرمانهای انسان نیست بلکه بر بنیان سرشت اوست، قانون اساسی سرشت اوست که قوانین اساسی کشورها را نو به نو می‌نویسد»\*

اگر چنین بود دیگر نیازی نبود که قانون اساسی‌ها نو به نو نگاشته شود. اما به طور قطع سرشت انسان یکی از اساسی‌ترین محورهای خواست و نیازهای سیاسی، اقتصادی و... می‌باشد، ولی سرشت انسان چندان هم ساده و روشن نیست، مجموعه‌ای است از کششها که اگر در کنار هم و یا رودر روی یکدیگر قرار گیرند زمینه فریب و گمراهیهای بسیاری فراهم می‌سازند. یکی از مهمترین عواملی که تمایلات و کششهای غریزی و فطری انسانی را در طول تاریخ سامان بخشیده ادیان و مذاهب بوده‌اند. در کنار این عامل مهم نقش اندیشمندان و هنرمندان را نیز نباید از نظر دور داشت. يك شاعر می‌تواند با چند غزل و قصیده، چند رباعی و... آرزوها و باورهای سیاسی یا اقتصادی چند نسل پس از خویش را تحت تأثیر قرار دهد. و ملتی را از میدانهای نبرد به کنج میکده‌ها بکشاند یا از کنج قمارخانه‌ها و عشرتکده‌ها به

\* درسهای تاریخ، ویل دورانت - دورانت، ترجمه احمد بطحانی، ص ۲۷، چاپ ۱۳۵۸.

میدانهای ستیز و جنگ برساند. پس آرمانهای انسان بی تأثیر در بنیان جامعه نیست. البته به شرط آنکه راهی در باورها و آرزوهای ملت بیابد. اما در کنار این عوامل و عوامل دیگری که قبلاً برشمردیم تجربه‌های ملی و قومی شاید نقشی تعیین کننده‌تر و اساسی‌تر داشته باشد. گرچه همین تجربه‌ها نیز به شرطی کارساز واقع می‌شوند که در ظرف حافظه ملت جایی مناسب بیابند که در هر مقطع تاریخی ملت بتواند به راحتی به آن دست یابد.

این سلسله مقالات که تحت عنوان «آرزوها و باورهای سیاسی» از این شماره درج می‌گردد توسط پژوهشگر عزیز جناب آقای مهدی پروین‌زاد تهیه شده که به بررسی آرزوها و باورهای سیاسی در ایران باستان تا اسلام و از اسلام تا قیام مشروطه می‌پردازد. این پژوهش با این وسعت برای اولین بار در پهنه تحقیق صورت می‌گیرد. لذا می‌تواند نارسایی یا کم و کاستیهایی داشته باشد که با راهنمایی اهل تحقیق و بزرگان دانش پژوه از نقایص آن کاسته شود تا برای تدوین نهایی به یاری خداوند متعال بتوانیم مجموعه‌ای در خور خواست اهل نظر و علم تقدیم نماییم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

به بانگ چنگ بگویم آن حکا پشها  
که از نهفتن آن دیگ سینه می زد جوش  
(حافظ)

## پیشگفتار

همه چیز مفهوم سیاست را دارد و هیچ چیز سیاست محض نیست. سخن یکی از نامدارترین فلاسفه جهان است که: «در جهان يك چیز است که هیچگاه تغییر نمی کند و آن این است که همه چیز تغییر می کند.»\*

درباره سیر تفکر و علایق سیاسی ایرانیان از آغاز تا اکنون، بسیار چیزها گفته و بسیار چیزها را نگفته اند، و حقیقت این است که ناگفته ها، مثل همیشه، بسی بیش از «گفته ها» است. تازه بگذریم از آنکه تمامی گفته ها، حتی درباره يك حادثه تاریخی، گاه، در آن چنان هاله ای از ابهام و تردید، و تفرقه آرای مورخین قرار دارد که پر حوصله ترین پژوهشگران را نیز از کوره به در می کند و در وادی حیرت و سرگردانی رها می سازد. افزون بر این، بدبختانه در این ربع قرن اخیر، برخی از محققین و مورخین خودی و بیگانه بنا به پسند سیاستهای خاص جهانی و حکومتی، و گاه، سفارش شده، دست به تحریف و مسخ تاریخ ایران زده اند و خصوصاً در تدارک جشنهای ۲۵۰۰ ساله و پس از آن، یعنی از سال ۴۰ به این سو، به گونه ای سازماندهی شده و آکادمیک، بسیار کوشیده اند تا هاضمه تفکر سیاسی جامعه ایرانی را به نوعی شیوه «شاه مداری» عادت دهند و در این راه، به چنان ورطه ای افتادند که همه حقایق به سود يك پیشداوری سفارش شده قربانی شد.

در همین سالها بود که مورخین و محققین حکومتی با تأثیرپذیری از شیوه های جزمی مارکسیستی کوشیدند تا دست و پای تمامی واقعیتهای مسلم تاریخی را کوتاه واره کنند تا در قالبهای از پیش ساخته تفکر «شاهنشاهی» و «شاه مداری» به خوبی قرار بگیرد و چه باك از اینکه در این راه، تمامی عرصه های اندیشه و آرمان سیاسی ایرانیان را در طول تاریخ، شاهد مدعای خود بگیرند و جا به جا، برای اثبات فرضیه

\* هراکلیت، فیلسوف معروف یونانی

«شاه مداری» و «شاه دوستی» و علاقه به نظام شاهنشاهی نزد ایرانیان در طول تاریخ، به کتب مقدس مذهبی و آرای فلاسفه و حکما و اندیشمندان ایرانی استناد کنند و در نهایت همه چیز را از تأیید آسمان و دعای خیر پیامبران، تا تفسیر و فقه و فلسفه، و حتی ادب و هنر را نیز پشتیبان نظریه «فره ایزدی» شاهنشاهان و «ظل الهی» بودن شاه و تقدس شیوه شاهنشاهی ببابند.

شیوه محققین حکومتی در آن زمان شباهت بسیاری به شیوه اندیشه قالبی مورخین و محققین مارکسیست داشت، محققینی که تمامی قضایا و واقعیتهای و حوادث تاریخی را با پیشداوریهای جزمی، در قالب فرمولهای خاص و مشخص می ریختند و به هر رویداد تاریخی، حتی حوادث ماورائی، بعدی اقتصادی می دادند تا دستگاه فکری والگوی تفکر از پیش پذیرفته شان هرگز آسیبی نبیند.

هیچ کس منکر نقش اقتصاد در فکر و فرهنگ و زندگی نیست، آن چنان که کسی اثر نظام فکری و سیاسی شاهنشاهی را در طول این زمان دراز، بر فکر و فلسفه، و ادب و هنر نمی تواند انکار کند. اما، این همه نمی تواند چشم انسان را بر واقعیتهای مسلم دیگر ببندد تا همه چیز را تنها از دریچه تنگ و محدود «اقتصاد» یا نظام مسلط «شاه مداری» نظاره کند.

حقیقت این است که تفکر سیاسی ایرانیان در طول تاریخ، از اقوام و ملل بسیاری تأثیر پذیرفته است. این ملل، گاه همسایگان دیوار به دیوار ما بوده اند و گاه اقوام دور، گاه نیز مهاجران یا مهاجمانی که نه تنها جای پای حمله و حضور آنها را هنوز در چهره برخی از هموطنان خود می بینیم، که در بعضی موارد، جای پای اندیشه و تفکر و علائق سیاسی آنها را در فرهنگ و ادب و ذوق و سیاست نیز می یابیم. گرچه، یکی از وجوه آن تأثیر آشکار و دیگری ظاهراً پنهان است.

درست است که بنیاد نظام شاهنشاهی چه در عهد باستان و چه در عصر اسلامی پیوسته بروراثت و زورمداری استوار بوده است، و نیز درست است که الگوی غالب بر اندیشه سیاسی ایرانیان در طول تاریخ نظام شاهنشاهی بوده است، اما این امر اولاً هرگز به مفهوم یکسانی عملکرد پادشاهان نیست، ثانیاً پذیرش این نظام را از سوی تمامی مردم و اندیشمندان اثبات نمی کند. چه، در کنار، و گاه در زیر این سیطره سهمگین، پیوسته اندیشه های متفاوت، گاه پنهان و گاه آشکارا عرضه شده است و در حقیقت، بسیاری از خردمندان، در طول این تاریخ، به شیوه های ممکن و متفاوت حکومت و سیاست جامعه، اندیشیده اند. علاوه بر این، در سیر این نظام به ظاهر یکدست و یکنواخت، گاه از سوی خود حکومتگران موارد نقض و گسستگی چندی پدیدار شده است که در متن تحقیق به آن پرداخته ام. این موارد و بسیاری دیگر از باورها و علائق سیاسی مردمان در ادوار گوناگون می رساند که تفکر و علائق سیاسی

ایرانیان در طول تاریخ بر خلاف آنچه که برخی می‌پندارند، همیشه مسیری یگانه و خط سیری واحد نداشته است، بلکه، ظهور و پیشرفت ادیان بزرگ و مذاهب متنوع در ایران، و از آن پس، تحریف حقایق دینی از سوی بعضی از متولیان رسمی مذاهب، و برداشتها و توجیحات و تفسیرهای متفاوت از سوی برخی از صاحبان نفوذ و اقتدار معنوی در جامعه، نقش عمده‌ای در بینش و شکل‌گیری پاره‌ای از اندیشه‌ها و آرمانهای سیاسی مردم داشته است. گذشته از این، حوادث خاصی چون تغییر سلسله‌های پادشاهی بر اثر مرگ پادشاهان و یا علل دیگر، و یا زمینه‌های فقر، ستم، تبعیض، عوامل طبیعی، انقلابهای داخلی و گاه ایلغار اقوام مختلف در ادوار تاریخ، اشتباهی خاصی جهت ارائه نظرگاهها و ایجاد علایق سیاسی خاص، در ایران به وجود آورده است. همه این موارد خلاف نظرگاه سنتی محققین حکومتی را اثبات می‌کند.

مورخین و محققین حکومتی می‌پنداشتند ایران برهوت فکری بی‌حاصلی بوده که تنها تک محصول تفکر سیاسی آن، از آغاز تاریخ به این سو، «نظام شاهنشاهی» و «شاه‌مداری» بوده و از آن پس، از پگاه تاریخ به این سو، ذهن ایرانی بی‌هیچ تأثیرپذیری از عوامل متعدد، کاری جز عشق‌ورزی و سرسپردگی نسبت به این شیوه حکومتی نداشته است. در فصل تأثیرگذاری حوادث بر علایق سیاسی ایرانیان که در طی این نوشتار مفصلاً به آن پرداخته‌ایم، یادآوری چند عامل مهم در مقدمه ضروری است. یکی از آن عوامل مهم در شکل‌گیری و سمت‌دهی اندیشه‌ها و علایق سیاسی، کتب مقدس آسمانی و یا هر چیزی است که نزد ایرانیان اصولاً از ارزشی ماورائی برخوردار بوده است، مثلاً سخنان زرتشت و ادبیات مذهبی موبدان و تفاسیر آنها بر آن سخنان و پس از اسلام، تعلیمات قرآن کریم و سخنان پیامبر (ص)، و در زمانی نزدیکتر، سخنان علی (ع) و دیگر معصومین.

این کتابها و سخنان تأثیرات عمیقی در طول زمان بر سیر تفکر سیاسی ایرانیان داشته‌اند. یکی از محققین ایرانی\* که در زمینه نهج البلاغه مطالعات بسیاری دارد، در تحقیقی، تأثیر این کتاب را بر حکمت و ادب پارسی از فجر اسلام به این سو شرح کرده است، که در جریان تحقیق به طور مشروح تری ذکر کرده‌ام.

از موارد دیگر تأثیر گذار در اندیشه سیاسی ایرانیان، باید از حوادث شاخص و سر فصل و پر تأثیر یاد کرد که از میان آنها «عاشورا» جایگاهی ویژه و استثنایی دارد. حادثه شگفتی که انعکاس آن در جامعه و ذهن بسیاری از ایرانیان در طول تاریخ، موجب اگر نه تمامی، که دست کم اکثر هیجانها و قیامها شده است و به تعبیری، جوهر تفکر سیاسی معترض ایرانیان شیعی مذهب را تشکیل داده است.

\* استاد دکتر سید جعفر شهیدی



انگیزه من در این نوشتارها، همه جا و پیش از هر چیز، نمودن سیری هرچند کوتاه و فشرده از باورها و علایق و افکار سیاسی مردم ایران از آغاز تاریخ مدون تا فرجام سلسله پهلوی است. می‌خواهم به یاری خداوند و تفضل او، در دیداری مجدد با تاریخ کشورمان، تا آنجا که می‌توانم و با نگاهی دقیقتر به درازنای این تاریخ، علایق و نظریات و آرمانهای سیاسی مردم ایران و نظرگاههای متفاوت با اندیشه سیاسی مسلط بر زمان را بررسی کنم تا ببینیم ذهن ایرانی در ادوار گوناگون تاریخ، دارای چه حساسیت‌ها و برداشت‌هایی از مقوله حکومت و اجتماع و نظام سیاسی بوده؟ به کدام آرمان و ایده آل سیاسی عشق ورزیده؟ از چه تفکرات و حوادثی تاثیر پذیرفته؟ به کدام مدینه فاضله و جامعه آرمانی می‌اندیشیده و در این راهها به کدامین سمت و سو نظر داشته است. جدای از اینها، باید به دو نکته نیز اشاره کنم، اول اینکه در این تحقیق هرگز نمی‌خواهم از اندیشه‌ای طرفداری کنم، همچنان که نمی‌خواهم به رد و انکار اندیشه‌ای بپردازم، بلکه آن چنان که شأن تحقیقی راستین است، خواسته‌ام اگر بتوانم، به صمیمیت، جوهر اندیشه‌های سیاسی و علایق اجتماعی ایرانیان را در روند تاریخ سیاسی ایران ارائه کنم.

نقصی اگر در ارائه نظریات سیاسی دیگران داشته‌ام، به درک و دریافت و برداشت و استنباط ناقص و نارسایم از آن اندیشه‌ها بازمی‌گردد. دیگر آنکه در این تحقیق اصولاً به تاریخ مدون ایران نظر داشته‌ام و تنها در موارد استثنائی و ویژه‌ای به اسطوره‌ها و افسانه‌ها پرداخته‌ام، آن موارد خاص نیز در جاهایی است که اسطوره‌ها و افسانه‌ها، به مثابه یک باور تاریخی و جمعی، جزئی از پیکره تفکر سیاسی فرد یا جمعی را تشکیل داده است. به علاوه، بنا بر اعتقاد خاص خودم در بسیاری از موارد، بنا به علل و ضرورت‌هایی، از حاصل تحقیقات و تبعات برخی کسان که عمری را بر سر تحقیق و کند و کاو عقاید فرد یا گروهی سر کرده‌اند سود جسته‌ام و بر آن استناد کرده‌ام. پیداست که در آن موارد به تحقیق آنها اعتماد داشته‌ام و همین جا توضیح بدهم که استناد به تحقیق محقق خاص و در موردی ویژه، اصولاً هرگز به مفهوم پذیرش تمامی ابعاد تحقیق آن محقق نیست و ثانیاً به هیچ وجه دلیل همسویی با تفکر و مشرب سیاسی و ذوق فرهنگی آن پژوهنده در موارد دیگر نخواهد بود.

خواننده هوشمند خود به نیکی میداند که تاریخ باورها و علایق و سرنوشت و سیر تفکر سیاسی در ایران تاریخی وهم آلود و خونبار و خطرناک و پرییخ و تاب است. کاویدن و یافتن اندیشه‌ها و علایق سیاسی مردمان ایران زمین در طول تاریخ پر فراز و نشیب آن، و دست‌یابی به جوهر آن اندیشه‌ها، محتاج زمانی دراز و تأمل و دقت در انبوهی از عقاید و آثار فقهی، فرقه‌ای، فلسفی، کلامی، عرفانی و ادبی است و پیداست که این کار از یک تن بر نمی‌آید و سوای آن نیازمند داشتن «دل شیر» است و من به

تعبیر «آل احمد» بی آنکه دل شیر داشته باشم به این کار دست زده‌ام.

مهدی پروین زاد

## «آرزوها و باورهای سیاسی مردم ایران»

اکنون زمان آن رسیده است که در فضای حاصل از انقلابی که در نخستین مرحله پیروزی آن، ایرانیان با هفتاد هزار شهید به خون خفته، نفی نظامی دیربای را در وسعت آسمان ایران فریاد کردند، به ارزیابی علایق، باورها و پندارهای سیاسی مردم ایران بپردازیم و از سرچشمه‌های شروع مدنیت و شکل‌گیری نظام سیاسی و علایق سیاسی ایرانیان و عوامل تأثیر گذار در این باورها بی‌اغازیم و سهم ایرانیان را در پهنه ادبیات سیاسی جهان به دور از احساسات تنفرآمیز و یا تعصبات کور و بی‌حاصل، ارزیابی کنیم و یک بار دیگر خود را در آیینۀ آن عقاید و باورها به درستی بنگریم و عوامل ایستایی و اعتلای خود را از ورای آن پندارهای سیاسی به نیکی دریابیم. برای این مهم نیازمند آنیم که ابتدا از آغازهای مه‌آودی که سرگذشت تاریخی ما را می‌سازد، هرچند گذرا، یاد کنیم. از ایران، از ساکنان اولیه این سرزمین، از مهاجرت، یا مهاجرت‌هایی که در ایران منجر به تشکیل قوم و قبیله، در نهایت امپراتوری پریهنه و نام‌آوری در صحنه جهان باستان گردید. از اعتقادات دینی و باورهای مذهبی نخستین مردمان و نخستین حاکمان این سرزمین، اعتقاداتی که ریشه و اساس باورهای سیاسی ایرانیان را تشکیل داده است و نیز از زرتشت، پیامبر یا حکیمی که بیش از هر کس دیگری عقاید سیاسی ایرانیان باستان را شکل داده است.

ویل دورانت در تاریخ تمدن می‌گوید: «تاریخ کتابی است که همیشه آدمی بایستی از وسط آن آغاز کند»<sup>۱</sup> این مشکل، بدبختانه در بررسی سیر باورها و علایق و اندیشه‌های سیاسی ایرانیان نیز وجود دارد، چرا که از زندگی و آثار نخستین ساکنان این سرزمین و نیز از اولین امیران و حاکمان مهاجر آریایی و بالطبع نخستین آریاییانی که اولین تشکل سیاسی بر اساس پندارهای سیاسی اجتماعی آنها شکل گرفته است اطلاع اندکی به دست است. تازه در آن مقدار اندک نیز، اگر شایبه سونی در میان نباشد، دست کم باید گفت که محصول فکر و قلم دشمنان ایرانیان است. علاوه بر این، بنا به دید و درک آن دوران که شخصیتها و خاندانها و سران دودمانها پرچمدار زورمند قدرت سیاسی در تمامی کشاکشها و چالشهای گوناگون بوده‌اند، کمتر به اندیشه‌ها و

باورها و پندارهای سیاسی مردم عادی پرداخته‌اند، امروزه روشنفکران ایرانی دوست دارند در فضای انقلاب اسلامی و جو رهیده از نظام دیربای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، با حرارتی بسیار فریاد بردارند که: «... همه خشت‌های تاریخ را مردم زده‌اند، همه کتابهای تاریخ را و کتابهای دوران ساز را مردم نوشته‌اند، همه گندم‌های تاریخ را مردم کاشته‌اند. همه لشگرهای تاریخ را مردم کشیده‌اند همه معادن تاریخ را مردم برون ساخته‌اند. همه دانش را مردم اندیشیده‌اند. همه فنون تاریخ را مردم آموخته‌اند و همه تاریخ را مردم - حماسه آفرینان - بر دوش کشیده‌اند و همه زیباییهای تاریخ را آنها آفریده‌اند.»<sup>۲</sup>

اینها، البته که شعارهای درست و دلپسند و موجه و زیبایی است، اما در عینیت تاریخ پندارها و باورها و علایق سیاسی ایرانیان در دوران باستان، بدبختانه چنین نیست. تاریخنگاری در ایران باستان سرنوشت غم‌انگیز و وهم‌آلودی دارد.

هنوز به درستی نمی‌دانیم آیا در ایران مادی یا هخامنشی و اشکانی و یا ساسانی، مورخ یا مورخینی داشته‌ایم که همچون مورخین یونانی حوادث و وقایع را، حتی به پسند و دلخواه پادشاهان نوشته باشند یا نه؟ گفته‌اند که در حمله اسکندر بسیاری از کتب به یونان برده شد و یا نابود گردید. آیا امکان آن نیست که برخی از کتب تاریخی نیز در میان آن کتابها به یونان رفته باشد و یا اصولاً نابود شده باشند؟ در این باره داوری قطعی نمی‌توان کرد. چنین است که برای تاریخ مادها و هخامنشیان باید به آثار هرودت، کتزیاس و گزنفون و دیگران استناد کنیم که در بسیاری از موارد مخدوش‌اند، و یا به کتیبه‌هایی که به فرمان شاهنشاهان و به دست همان «مردم»ی نویسانده شده‌اند که یا مطیع زور بوده‌اند و یا فریفته به زر و یا هر دو، محتوای آن کتیبه‌ها نیز بدبختانه چیزی از باورها و علایق سیاسی مردم را منعکس نمی‌کند. بلکه بیشتر به اعلامیه‌های سیاسی و شعارهای تبلیغاتی احزاب سیاسی می‌مانند و شاید هم از اصل برای چنین منظوری نقش شده‌اند. به هر حال، آن کتیبه‌ها انعکاس دهنده باورها و علایق سیاسی نخبگان، پادشاهان و یا موبدانی هستند که در قدرت سیاسی، گاه همتای حکومتگران بوده‌اند و مردم عادی و باورها و علایق و پندارهای سیاسی‌شان مثل همیشه در محاق مانده‌اند، چرا که مردم ایران در دوران باستان، فراموش شدگان بزرگ تمامی کتیبه‌ها و کتابهای مربوط به آن دوره‌اند. به محتوای سیاسی کتیبه‌های بازمانده از دوران باستان در جای خود اشاره خواهیم کرد، چه، آنها باورها و برداشتهای سیاسی شاهنشاهان ایران را از قدرت و منشأ آن از دیرباز بیان می‌کنند. در این مبحث به بررسی باورها، پندارها و عقاید سیاسی زرتشت می‌نشینیم که یقیناً در تاریخی بسی پیشتر از تشکیل سلطنت مهاجران آریایی در ایران، ظهور کرده است و جهان‌نگری و پندارهای سیاسی او، چه در شکل اصیل و چه در صورت تحریف، پیوسته تأثیری شگفت در شکل‌گیری

## بحشی در پندارهای سیاسی زرتشت

در این مبحث، سر به سر از عقاید، سخنان و پندارهای سیاسی، و نیز از عصر ظهور زرتشت سخن خواهیم گفت، کسی که علامه اقبال لاهوری در تاریخ اندیشه آریاییان ایرانی، نخستین پایگاه را از آن او می‌داند و می‌نویسد: «هنگامی که در دشت‌های آسیای میانه سرودهای ودائی پرداخته می‌شدند، آریاییان ایران که از گشت و گذار دائم به تنگ آمده بودند، به زندگی سکونی تن در دادند و آغاز کشاورزی کردند ولی نظام زندگی فلاحی مخصوصاً استقرار اصل مالکیت، آنان را مورد نفرت سایر اقوام آریائی که هنوز خانه بدوشی آغازین را ترك نگفته بودند و گاه به گاه به تاراج خان و مان خویشاوندان متمدن خود دست می‌زدند قرار داد، تعارضی که میان زندگی سکونی و خانه بدوشی وجود داشت آریاییان ایرانی و غیرایرانی را به ستیزه برانگیخت. نخستین جلوه این ستیزه تقسیم خدایان آریائی به دو بخش - دواها و اهوراها - بود.

هر يك از دو شاخه آریائی بخشی از خدایان را به خود منحصر کرد و بخشی دیگر را کنار زد و بدین ترتیب جدائی آریائیان آغاز شد و زمینه استقلال آریائیان ایرانی و ظهور نظام دین زرتشت، پیغمبر ایرانی که در عصر سولون و تالس می‌زیست انجامید.»<sup>۳</sup>

دربارهٔ زمان دقیق ظهور زرتشت اطلاع درستی نداریم و نمی‌توانیم به صراحت چیزی بیان کنیم. در این باره خاورشناسان و محققین ایرانی حدسهای بسیاری زده‌اند که طبیعتاً به عرصهٔ تخصصی آنها مربوط می‌شود و آوردن تمامی آن گمانه‌ها در ملاحظات ما وارد نیست. آنچه می‌توان گفت این است که محققین اختلاف نظر در مورد عصر زرتشت را از ۹۰۰۰ سال قبل از میلاد تا قرن ششم و پنجم قبل از میلاد ذکر کرده‌اند و خلاصهٔ نظرات آنها در این باره چنین است:<sup>۴</sup>

۱- هرودت (متولد ۴۸۴ قبل از میلاد) که از وقایع ماقبل زمان سنتی زردشت گفتگو می‌کند اسمی از زردشت نمی‌برد.

۲- گاتها ذکری از وقایع قرون ۶ و ۷ ق م نمی‌کند.

۳- کتیبه‌های هخامنشی هیچ اشاره راجع به زردشت ندارند.

۴- زبان گاتها با کتیبه‌های هخامنشی اختلاف کلی دارد.

۵- اجداد ویشناسب عصر زردشت با گشتاسب پدر داریوش موافقت ندارند<sup>۵</sup>

بنابراین در سخنان اقبال، اگر با مورد اول، یعنی اختلاف و تضاد آریائیان مهاجر و خانه به دوش با آریائیان سکنی گرفته و فلاحت پیشه بتوانیم موافق باشیم و برابر مستندات گاناها که این امر را تایید می کند، وجهی قابل شویم، هرگز نمی توانیم با زمانی که او برای ظهور زرتشت - عصر سولون و تالس - ذکر کرده است توافق داشته باشیم. این زمان نزدیک به عصر مادهاست در حالی که یقیناً عصر زرتشت زمانی پیشتر از عصر مادها بوده است و آن چنان که در پیش گفتیم هرودت مورخ یونانی در تاریخ خود نامی از زرتشت نبرده است و از جهتی دیگر اغلب فلاسفه و مورخین قدیم یونان در کتب خود عهد زرتشت را شش هزار سال قبل از میلاد مسیح ضبط کرده اند. افلاطون فیلسوف نامی یونان زردشت را مؤسس آیین مغ معرفی می کند. ارسطاطالیس و ادوکوس (Eudocus) و هرمیپوس (Hermippus) و پلین بزرگ (Plin The elder) و هرمدار (Hermodar) و پلوتارک، عهد زردشت را شش هزار سال قبل از وفات افلاطون یا پنج هزار سال پیش از جنگ تریاس می دانند.<sup>۶</sup>

واضح است که این تاریخها به هیچ وجه نمی تواند از اعتباری برخوردار باشند. مسلم است که قبل از سال دو هزار قبل از میلاد، آریاها هرگز در ایران نبوده اند، بنابراین نه تاریخ ذکر شده توسط اقبال لاهوری و نه رأی مورخین و فلاسفه یونانی هیچ کدام نمی توانند مبنای تحقیقی ظهور زرتشت را نشان دهند. یکی از محققین ایرانی که نظریات سنتی و جدید محققین و مورخین خارجی و ایرانی را در این زمینه نقد و بررسی کرده است، سالهای بین ۱۴۰۰ تا ۱۷۰۰ قبل از میلاد را پیشنهاد و مشخص می کند و این نظر پذیرفتنی تر از نظریات دیگر است.<sup>۷</sup>

با این توضیحات، به بررسی عقاید و سخنان زرتشت می رسیم، روشن است که توضیح تمامی دیدگاههای زرتشت درباره جهان و انسان و جامعه و رابطه انسان با جامعه و خداوند و نقش و مسئولیت انسان در خلقت، در ملاحظات ما نمی گنجد. آنچه در ملاحظات ما وارد است بیان دیدگاههای زرتشت درباره حکومت، قدرت و پندارهای سیاسی اوست که در روزگار باستان بیشترین تأثیر را در شکل اولیه خود بر شعور سیاسی آریائیان به جا گذاشته و حتی تصویر مخدوش و تحریف شده پیامش شکل دهنده شیوه ای خاص در طرز اندیشیدن به امور اجتماعی و سیاسی در ذهن و ضمیر آریائیان بوده است.

برای پژوهشگری که به دنبال یافتن پندارها، عقاید و باورهای زرتشت درباره حکومت و جامعه و قدرت و منشأ آن به مآخذ اصلی آیین زرتشتی مراجعه می کند، همواره مشکل وجود نظریاتی متفاوت و گاه متضاد، وجود دارد. مجموعه میراث فکری منسوب به زرتشت و آیین او که اکنون به دست است، از سویی پشتیبان منشأ الهی قدرت و حکومت و از سویی پشتیبان نظریه شاهی و از طرفی مروج آزادی و

اختیار انسان و انتخاب آزاد اوست. جمع بین این سه نظر در بادی امر به راستی دشوار است، تنها با دقت در زمان تدوین تدریجی اوستاست که به درستی پی می‌بریم که اوستا کتابی نیست که همچون قرآن کریم در یک برهه خاص زمانی - ۲۳ سال - تدوین نهایی یافته باشد. بلکه مجموعه‌ای ناهمگون و ناهماهنگ است که قدیمیترین قسمت آن - گائها، یا گاتاها که آنها را قدیمیترین و اصیلترین بخش و سخنان خود زرتشت می‌شناسند - یقیناً متعلق به زمانی بسیار پیشتر از تشکیل حکومت مادها در ایران (۷۰۱ تا ۵۵۰ قبل از میلاد) است و جدیدترین بخش آن مربوط به بازبین حکومت شاهنشاهی پارسی ایران قبل از اسلام، یعنی ساسانیان است. صرف نظر از گائها یا گاتاها که از قدمت و اصالت بیشتری برخوردارند و آن چنان که گفتیم آنها را سرودهای خود زرتشت می‌شناسند و کهنترین بخش اوستاست؛ بقیه قسمت‌های اوستا، غالباً انعکاسی از نظریات و پندارهای سیاسی متنفذین و گاه موبدان زرتشتی و مغانی است که گاه در سلسله مراتب قدرت و نفوذ به شاهنشهان ایرانی پهلو می‌زدند.

جدیدترین و در عین حال جدلی‌ترین دیدگاهها درباره زرتشت و اندیشه‌های او درباره حکومت و نیز جامعه او، به زبان فارسی در چند سال اخیر متعلق به محقق ایرانی جلال‌الدین آشتیانی است که آن نظریات را در بخشهایی از دو کتاب خود با نقد سخنان خاورشناسان و دیدگاههای سنتی در مورد زرتشت منعکس کرده است و ما از آن هر دو منبع درباره اندیشه‌های سیاسی زرتشت سود جستیم، گرچه در برخی موارد، بعضی از برداشتهای ایشان را برابر واقعیت‌های تاریخی نمی‌شناسیم، اما این امر از اهمیت کار سترگ او چیزی نمی‌کاهد. نخبه نظریاتش را درباره زرتشت و دیدگاه توحیدی او، و آنگاه تحریف این آیین توسط مغان، موبدان و قدرتمندان به ماخذ دو کتاب نسبتاً مفصل او زرتشت، مزدیسنا و حکومت و مدیریت نه حکومت<sup>۱۰</sup> به اختصار نقل می‌کنیم و آنگاه نظر خویش را درباره اندیشه‌های سیاسی زرتشت خواهیم آورد.

آشتیانی معتقد است: «دین زرتشت چون تمامی ادیان مردمی دیگر در طول زمان تحریف شده و به آلودگیهای بسیاری دچار شده است و لذا آنچه امروز پس از سه هزار سال به نام زرتشت بازگو می‌شود اغلب خرافات و تحریفاتی است که به وسیله دلان دین ابداع و منتشر شده است. به طوری که رفته رفته از اصل، اثری باقی نمانده و مذهب دیگری جانشین دین زرتشت گردیده است.

در دین و دیک پرستش خدایان متعدد به طوری که دیدیم رواج داشت و قربانی یکی از اصول اساسی آن به شمار می‌رفت. آذربانان یا کاهنین قربانی که بعدها در ایران به آتش بان (Atharvan) تبدیل شدند و از آتش مقدس و جاودانی محافظت می‌نمودند با اعمال جادویی و شعبده‌آمیز و استفاده از سکر و مستی پیروان خود را که به وسیله مصرف سوما (Soma) یا (Haoma ایرانی) حاصل می‌شد، آنان را مسحور و با تلقین

در دام عنکبوتی خود گرفتار می‌ساختند. در سرودهای مقدس ریگ‌ودا، يك فصل معروف آن را آثاروا ودا Atharvaveda تشکیل می‌دهد که شامل ادعیه سحرآمیز و جادویی است که با (Yajurveda) یا جورودا، یا وردهای قربانی ساماودا، سرودهای قربانی مسلماً در آداب قربانی توسط کاهنین مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. زرتشت برای مبارزه با این خرافات و استقرار توحید ابتدا به خدایان آریاها به نام خدایان دروغ و تزویر مهر باطل زده و دثو<sup>۱</sup> را که آنها می‌پرستیدند مظهر زشتی و انحراف خواند. در ادبیات ایرانی تا امروز دیو و عفريت مذموم و مطرود بوده و تأثیر حرکت زرتشت را پس از سه هزار سال هنوز مشاهده می‌کنیم. در مقابل تمام دیوان که مظهر زشتی‌اند، زرتشت پرستش پروردگار واحدی را اعلام می‌کند که کمال همه خوبیها و مظاهر روحانی است. او نام اسوره را که مفهوم اولوهیت روحانی برای آریاها داشت به اهوره تبدیل نموده و اهوره مزدا یا خالق دانشمند را خدای واحد همه جهان معرفی می‌کند. زرتشت دین اهوراپرستی را مزدیسن یا مزدیسنا و در مقابل آن مذهب شرك و کفر را دنوسن (Deosen) یا دیویسنا و پیروان این دین را دروغ پرست یا در گونت می‌نامد، زرتشت در سراسر گاتاها دیوان را نکوهش کرده و مردم را از پرستش آنان و پیروی کاهنین یا پیشوایان مذهب دیوپرستی بر حذر داشته است. مطالب گاتاها نشان می‌دهند که او مبارزه سختی را با کاهنین دین شرك آغاز کرده. جالب است که در شمار این پیروان دروغ امرای حامی آنها را نیز مورد حمله قرار داده است. در گاتاها، کاریان (Karpan) و اوسیح (Usij)، در زبان ودیک اوسیک به معنی دانا و از کاهنین دین برهمن است) که همان کاهنین مذهب دیویسنا به شمار می‌روند و کاوی (Kavi) که رؤسای عشایر و امرا می‌باشند در شمار دشمنان بشریت و خصم شکوفایی و پیشرفت و سعادت خلق معرفی شده‌اند. کاریان یا کاربا (Karpa) در مذهب ودیک (Kalpa) می‌باشد که روحانیون آریاها بوده‌اند. کالب به معنی رسومات مذهبی و کالپا مجریان آداب مذهبی به شمار می‌رفتند. کاوی یاکی (Kay) که بعدها در لغات لاتین به King انگلیسی و Koeng آلمانی مبدل شده (ریشه ژرمنی) سران عشایر بوده‌اند که رفته رفته به شاه مبدل گردیده‌اند، کی کاوس، کی خسرو، کی قباد و... در اصل کوی اوسن، کوی هوسرو، کوی کوات... بوده و مفهوم امیر کاووس، امیر خسرو و... داشته‌اند. در زمان زرتشت یا در حدود هزاره قبل از میلاد و قدیمتر در منطقه ظهور زرتشت از دولت و حکومت متشکل که معرف وجود شاه و سلطانی باشد به هیچ وجه نمی‌توان اثری یافت. متأسفانه ترجمه‌های بسیاری که از گاتاها شده چون از جانب کسانی است که با شاه و سلطنت آشنایی چندین هزار ساله دارند لذا همه جا کلمه Khshathrem, Khshathra خشاترا را به شاه و شهریار ترجمه کرده‌اند، در حالی که این کلمه در لغت اوستا به معنی قدرت و نیروست و Khshathrem را باید نیرومند

برداشت نمود. این کلمه از همان خشاترای سانسکریت می باشد که در تمدن هند نیز به آن اشاره شده است و در آنجا نیز معرف طبقه جنگجویان بود که رفته رفته به امرا مبدل شدند ولی کلمه سلطان در هند از Raj راج و راجان منشعب گردیده که آن هم ابتدا امیر - کاهن بوده است. البته از خشاترا نیز می توان امیر منظور داشت بطوری که در گاتاها درینسا ۴۸ بند پنجم باید (هوخشاترا) امیر خوب (Hu Khshathra) و (دوش خشاترا) امیر بد (Dus Khshathra) معنی کرد نه آن گونه که اغلب شاه خوب و شاه بد تعبیر می شود. در جامعه گائیک هنوز حکومت و سلطنت وجود نداشته است و نسبت دادن زرتشت، که دهقان زاده ای بوده است، به خانواده سلطنتی و حتی شاهزاده ساختن او... از فانتزیهای مورخین و به خصوص اثر اساطیر جعلی و مذهب منحرف دوران ساسانیان به بعد است. کاوی یاکی، طبق تحقیقات جدید رؤسای عشایر بوده اند که در اثر ارتباط با جد خانواده و به اعتبار دین نیاپرستی از مدیریت برخوردار می شدند. محققین آلمانی که در بررسی دین زرتشت بیش از دیگران زحمت کشیده اند اصطلاح خاصی برای کاوی به کار برده اند که آن را می توان امیر - کاهن ترجمه کرد.

زرتشت با لعن و طرد کاهن و امیر کاهن همان راهی را می رود که تمام ادیان مردمی پیموده اند و متأسفانه به همان سرنوشتی هم که تمام ادیان دچار شده اند مزدینسا نیز گرفتار آمده، و توسط همان کاهنان و روحانیون منحرف از مسیر اصلی خارج شده است. امروز دین یکتاپرستی مزدینسا به مذهبی خرافی و شرک آلود مبدل گردیده که با اصل و واقعیت آن هیچ تشابهی ندارد و در حقیقت دیویسنا به نام مزدینسا تبلیغ می شود. ابا شرطی که قبلاً بیان شد در زمان زرتشت هنوز نه از حکومت و دولت متشکل اثری دیده می شود و نه سلطنت و فرماندهی به وجود آمده بوده است. به همین جهت نمی توان انتظار داشت که صریحاً در این باره طرحی در گاتاها یافت. اصولاً در هیچ يك از ادیان بزرگ مستقیماً درباره حکومت طرحی ارائه نشده است و فقط از چهارچوب فکری آن ادیان می توان اصولی برای اداره جامعه استنباط کرد. اطلاع ما از چگونگی اداره جامعه زمان زرتشت بسیار ناقص است و همان گونه که بارها توجیه و تشریح شده است فقط حدس می زنیم که در جامعه عشیره ای ربه داران آن زمان رؤسای مذهبی - سیاسی یا کاوی ها رهبری عشیره و قبیله را به عهده داشته اند و اینکه پس از پیوستن زرتشت به قبیله ویشناسبه چه تحولاتی از نظر مدیریت در این جامعه به وجود آمده است، مشخص نیست. اولین مشخصه جالب در پیام زرتشت، شخصیت کامل و تمام عیار انسان در آفرینش و بالطبع در جامعه است به انتخاب آزاد و اراده فردی، در دکتترین زرتشت مهمترین مقام اختصاص داده می شود. بشر نه تنها از روی اراده باید راه خود را که حتی خدای خویش را برگزیند.



یعنی فقط به اختیار و خود آگاه مزدپرست گردد. دانایی پایهٔ دین است و فقط دانایان راه خود را به درستی برمی‌گزینند. پس اختیار و آزادی بدون دانایی و خود آگاهی دارای ارزش نیست، زیرا واقعیت آن است که خود آگاهی لازمهٔ آزادی است. جامعهٔ ایده آل در برداشت گاتاها، آن است که همهٔ افراد آن از دروغ پرهیز کرده به راستی ببینوند و برای ایجاد نظام حق با خلوص و پاکی و مهر و محبت به جامعه خدمت کنند و در راه پیشرفت و کمال خانواده، شهر و سرزمین کوشا باشند. تعصب و کینه و نفرت از رذایل پیروان دروغ است و در جامعه مردمی که با اشا همراه و با هومنه همدل اند و فروتنی و پارسایی را پیشه می‌کنند، از کینه و تعصب و نفرت به دورند... البته يك چنین جامعه‌ای ایده آل است ولی باید در مسیر این ایده آل حرکت کرد. زرتشت به این نتیجه می‌رسد که نظام موجود به صلاح تودهٔ تنگدست و رمه و چراگاه و طبیعت نیست. او نظام صحیحتری را می‌شناسد که چنان صاف و روشن و ساده است که فقط طبایع شرور نمی‌توانند آن را درک کنند. آن که بر هم زدن این نظام را بخواهد، چه کاهن و چه نجیب زاده و حتی خدایان، به دروغ خدمت می‌کند و حکومت او را تقویت می‌نماید. او دروغ پرور و فریبکار است و باید به بصیرت و آگاهی هدایت شود و اگر خود را در مقابل حقیقت قرار دهد باید با او به مبارزه پرداخت. هر کس که یکبار بصیرت درک نظام حق را یافت همیشه به خدمت راستی پرداخته و در راه آن مبارزه می‌کند و عقل و اراده‌اش او را به حقیقت هدایت می‌نماید. او با راستی همراه و متعلق به خداست، زرتشت از آن نمی‌هراسد که بر علیه عادات زشت و خدایانی که این آداب را حمایت می‌کنند سرسختانه به مبارزه پردازد. آنچه در پیام زرتشت یکتاست اهمیت فراوان دانش و معرفت و انتخاب آزاد بر پایهٔ آن است. زرتشت در آغاز پیام خود راهی را که با علم و آگاهی و عقل و اراده در جهت راستی انتخاب شود حیات بخش می‌نامد و نادانی را که به شر و زشتی و دروغ هدایت می‌کند فسادانگیز و عامل نازندگی و فنا توجیه می‌نماید. دیکتاتوری سلطنت و حکومت فردی به هیچ شکلی با پیام زرتشت سازش ندارد. یکی از شواهد و دلایل انحراف دین زرتشت ظهور سلطنت مطلقه در جامعهٔ ایران و به خصوص هم‌آهنگی کامل کلیسای زرتشتی با این نظام نامردمی و متکی بر ناراستی و تخفیف و تحقیر شخصیت مردم است. ممکن است این سؤال پیش آید که اگر پیام زرتشت با این شدت مخالف خداهای و تباهی روح انسان و محو آزادی و آزادگی است، پس چگونه پس از او سلطنت در بین مردم ایران ریشه گرفت؟

این سؤال هم مانند پرسش زهنر است که تعجب می‌کند چگونه پس از زرتشت که مخالف آیین و آداب و رسوم و شعایر بت پرستی بوده است، همه آن آداب مجدداً به نام زرتشت مرسوم و معمول می‌گردد؟ اگرچه تاریخ نوشته‌ای از این ایام در دست

نیست و ما نمی‌دانیم تحول جامعه‌ای که زرتشت در آن می‌زیسته پس از او به چه صورت شکل گرفته است ولی اولاً می‌بینیم که درישتهای قدیم هنوز اثری از خدشاهی و سلطنت مطلقه نیست و این می‌رساند که حتی معتقدات منحرف که از صفای پیام زرتشت هنوز اثری دارد نمی‌تواند پایه شاهنشاهی و حکومت مطلقه گشته باشد و ثانیاً زمانی که سلطنت در ایران برقرار گردیده به تدریج معتقدات مذهبی نیز به سوی توجیه و تأثیر این نوع حکومت منحرف گشته و هرچه از ظهور سلطنت دور می‌شویم دین کلیسایی بیشتر به دربار نزدیک می‌شود و بالاخره با دربار وصلت کامل می‌نماید. علاوه بر این در تاریخ نیز به نمونه‌هایی از این انحراف برخورد می‌کنیم. دین یهود نیز در ابتدا با سلطنت و حکومت توافق نداشت، ولی در برخورد با اجتماعات دیگر یهودیان هم سلطنت را پذیرفتند و هم دین را درباری ساختند. تعلیمات اسلام نیز مخالف هرگونه سلطنت بود، ولی مسلمانان در برخورد با تمدن ایران و روم فرهنگ شاهنشاهی را بر دین تحمیل کردند و کم‌کم همه جوامع اسلامی به اطاعت معتاد شده و دربار و روحانیت با هم پیوند یافتند. دین مزدیسنا هنگامی که از دشتهای جنوب دریاچه آرال به فلات ایران رسیده و در این سرزمین مستقر می‌شود قرنهاست رنگ اصلی خود را از دست داده و شرك و بت پرستی و کهنات ماهیت اصیل آن را تغییر داده است. برای زرتشتیهای ایرانی اطاعت از سلطان و ایمان به فرایزدی او در دین و آیینشان پایه‌هایی دارد که با آنچه زرتشت بیان کرد غریبه است. مردمی که می‌بایستی خدا را دوست خود دانسته و با اختیار و اراده و آزاد نظام خویش برگزینند و در درگاه هیچ خدا و خدایگانی سر فرود نیاورده و با قلدران و خدایان دروغ با همه نیرو نبرد کنند، نه تنها غلام و نوکر شاهان که ذلیل و خوار غلامان آنان شدند و در درگاه خدایگانها که چون کرمهای طفیلی در لجن‌زار دربارها رشد می‌کردند به سجده افتادند.

آزادی و آزادگی، شعور و عقل بزرگترین و شریفترین نعمتهایی است که به بشر شخصیت انسانی داده و او را از حیوان متمایز می‌سازد. این حقیقت درخشان در سر آغاز گاناها اعلام گردیده و زرتشت به صدای رسا چنین گفته است:

ای مردم با گوشهای باز و از روی خرد و معرفت و با چشمهای روشن بین به این حقیقت بزرگ توجه کنید تا به چگونگی پرستش جان و خرد آگاه شوید و به بارگاه فروغ و بهشت آرام دست یابید، بهشتی که در درون شما و در وجدان و جامعه شما برپا خواهد شد، ای مردم از خواب غفلت بیدار شوید و نسیم دلپذیر انسانیت را احساس کنید و آهنگ دلنواز حریت را بشنوید تا به صفات کمالیه دست یافته خدایی شوید. توای فرزند آدم، آزاد آفریده شده‌ای تا در گزینش راه خویش نیز آزاد باشی، به اسلحه دانش و راستی و اندیشه نیک خود را بیارای تا درست و راست برگزینی.

نازندگی و نیستی در حماقت و نادانی است که به پیروزی زشتی و توسعه قدرت

دروغ‌منش ستمگر انجامید. حیات‌ و زندگی واقعی در آزادی و آزادگی است که بر دانش و معرفت بنا شده. انسان آزاد و دانا زنده است و انسان نمایی که گرفتار تحمیل و اسیر زنجیرهای جهل و فریب و زشتی و دروغ است از حیات واقعی محروم است. پس گوهر زشتی و دروغ نازندگی به بار آورد و گوهر پاک و راستی حیات، خشنودی مزدا نیز در آن است که تو ای انسان به راستی و اشا پیوندی و آزاد و آزاده در راه پاک و انسانی گام برداری. دیوسیرتان که حریت مردم را قربانی هوسهای زشت و پست خود می‌سازند دیوان‌اند که به صورت انسانها بر مردم حکومت می‌کنند. به قدرت مشن نیک سلطه این اهریمنان را درهم شکن و دست آنها را از جامعه کوتاه کن و دروغ را به دستهای راستی سپار تا مردم بتوانند شکوفا شوند و حیات انسانی یافته جهانی نو بسازند. آنها که با تعالیم دروغ به نام دین جامعه را منحرف و جهان را تباہ می‌کنند این سخنان به گوششان ناگوار است، زیرا که مانع تحمیل و ادامه تحمیل قدرت آنان می‌گردد. این خلاصه بخشی از هات ۳۰ و ۳۱ گاتاهاست که به هر زبان آن را ترجمه و تفسیر کنیم هدف همین خواهد بود. پیامی که برای آزادی و دانایی چنین ارج و قدری قایل است هرگز انسانیت را در آستان قلدران جاه‌طلب و رهبران خودرأی و مستبد و کاهنان فاسد قربانی نخواهد ساخت تا زور و فشار و تحمیل را به پاداش گیرد.

## منابع و توضیحات

۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت، مشرق زمین گاهواره تمدن.
۲. فردای ایران، مقاله پرویز رجیبی، ۱۳۵۹
۳. سیر فلسفه در ایران، اقبال لاهوری، ترجمه امیر حسین آرین پور، نشریه شماره ۵۵، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، نشر سوم، تهران ۱۳۵۴، صص ۱۸ - ۱۷.
۴. مقاله «زمان و مکان زردشت»، مجله مهر، شماره ۶، سال اول، آبان ۱۳۱۲.
۵. همان.
۶. همان.
۷. جلال الدین آشتیانی، زردشت، مزدیسنا و حکومت، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار، تابستان ۶۶.
۸. جلال الدین آشتیانی، مدیریت نه حکومت، ج اول و دوم، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار، پاییز ۶۶، صص ۲۱۱.
۹. دثو در زبان فرانسه به معنی خدا است که ماخذ آن ظاهراً باید همان دیو باشد.
۱۰. جلال الدین آشتیانی، مدیریت نه حکومت، ج اول و دوم، چاپ دوم تهران، شرکت سهامی انتشار، پاییز ۶۶، صص ۲۱۴ - ۲۱۱.